

تفاوت سنجی مستند و مستدل بودن آرای قضایی

چکیده

یکی از اصول دادرسی منصفانه، اصل مستند و مستدل بودن آرای قضایی است. اهمیت این اصل به اندازه است، که عدم ملاحظه آن توسط مقام قضایی، به عنوان یکی از موارد نقض آرا مورد شناسایی قرار گرفته است. با عنایت به اینکه رعایت این اصل در قانون اساسی، آیین دادرسی مدنی و کیفری و حتی به عنوان اصلی پذیرفته شده در مراجع شبه قضایی از قبیل: قانون رسیدگی به تخلفات اداری، قانون رسیدگی به تخلفات نیروهای مسلح و قانون مالیات، مورد تاکید قرار گرفته است، واکاوی ماهیت واژگان مستند و مستدل جهت تبیین تفاوت آن دو برای رفع برخی ابهامات، از اهداف نوشتار حاضر تلقی می گردند. این تحقیق که با روش توصیفی- تحلیلی انجام شده، نشان می دهد که تبیین هر یک از دو واژه و هدف مقنن در خصوص این الفاظ، خلایق قانونی است که پرداختن به آن، امری ضروری قلمداد می شود. لذا می توان گفت، علیت ایجاد، حجیت ذاتی، فرایند عینی، مصداقیت در امور حکمی و عهده دار بودن قاضی برای کشف واقع، از ویژگی های مستند محسوب می شوند و در مقابل دللیت اثباتی، حجیت جعلی، فرایند ذهنی، مصداقیت در امور موضوعی و رسالت مدعی در این زمینه، از رهیافت های مستدل به شمار می روند.

واژگان کلیدی: مستند، مستدل، وجه افتراق، آرای قانونی، حجیت

بیان مساله

اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر می دارد، که «احکام دادگاه باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است» و مبتنی بر این اصل، ماده ۴۸۲ قانون آیین دادرسی مدنی تاکید دارد، که «رای داور باید موجه و مدلل بوده و مخالف با قوانین موجد حق نباشد». و ماده ۳۷۴ قانون آیین دادرسی کیفری، می گوید: «دادگاه پس از اعلام ختم دادرسی با استعانت از خداوند متعال، با تکیه بر شرف و وجدان و با توجه به محتویات پرونده و ادله موجود، در همان جلسه و در صورت عدم امکان در اولین فرصت و حداکثر طرف یک هفته به انشای رای مبادرت می کند. رای دادگاه باید مستدل، موجه و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن صادر شده است». همچنین در مواد متعدد دیگری از واژه مستند و یا مستدل استفاده گردیده که مبنای رعایت این امر که در نظام حقوقی، همواره مورد بررسی قرار گرفته عبارت است از: اقتناع اصحاب دعوا در پذیرش رای، فراهم آوردن بستری مناسب در جهت دفاع طرفین، نظارت بر رای صادره، مقابله با تحکم قاضی و ارزش گذاری نسبت به حکم، این ها مهمترین شالوده و اصل توجه به این خواست قانون قلمداد می گردند. قانون گذار نیز واژه مستند و مستدل را گاهی با حرف عطف واو، در کنار یکدیگر بیان کرده و گاهی از واژه مدلل به تنهایی و در جای دیگر فقط واژه مستدل استفاده کرده است. این شیوه بیان قانون گذار سبب شده برخی از مقامات قضایی این دو واژه را در معنای یکسانی استعمال کنند. در حالی که اگر این واژه از مفهومی یکسان برخوردار بود، چرا در قالب دو واژه ای که از لحاظ ریشه ای در معنای مختلف به کار می روند، آورده شده اند. در خصوص موضوع پیش رو آثاری از نویسندگان نظیر: «موجه، مستند و مستدل بودن رای دادگاه و داوری» نوشته جواد نیک نژاد سال (۱۴۰۰)، «مفهوم و مبانی لزوم استدلال در آراء مدنی دادگاه ها» نوشته مجید عارفعلی سال (۱۳۹۹)، «تحلیل مصادیق مستدل و مستند نبودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری» نوشته عبدالمجید سودمندی سال (۱۳۹۸)، به رشته تحریر درآمده اما وجه تمایز پژوهش ما با آن ها در این می باشد که آن ها تنها به مساله لزوم رای مستدل و مستند اشاره کرده اند و به وجه تمایز این دو نپرداخته اند. بنابراین نوشتار ما در خصوص تفاوت سنجی مستند و مستدل امری بکر بوده که در هیچ یک آثار نویسندگان یافت نمی شود. نوشتار حاضر به روش توصیفی- تحلیلی درصدد است با پاسخ به سؤالاتی نظیر: مستند و مستدل بودن آرای قضایی در کدام مرحله از حکم ضروری است و آیا قرار قضایی را نیز شامل می شود؟ آیا میان مستدل و مستند بودن تفاوتی حاکم است؟ و در صورت اثبات تفاوت، رای قاضی باید بر کدام مبنا استوار باشد؟ ضمانت اجرا مستند و مستدل نبودن آرای قضایی چیست؟ گامی قابل ملاحظه در زمینه آرای دادگاه ها بردارد. فلذا هدف اصلی نوشتار حاضر، تبیین تفاوت مستدل و مستند بودن رای جهت ابهام زدایی و تسهیل موضوع برای کارشناسان امر قضا می باشد.

۱- چارچوب مفهومی

با عنایت به عنوان پژوهش، واژگانی به تکرار در نوشتار حاضر مورد استفاده قرار می گیرند. از این رو تحلیل مفاهیم و مقصود نویسنده از معنای الفاظ به کار برده شده الزامی است. در این قسمت به مفهوم شناسی واژگان مرتبط با موضوع می پردازیم:

۱-۱- مستدل

واژه استدلال در لغت به معنای «حجت و دلیل»، بیان شده است.^۱ و دلیل در اصطلاح اصولیون عبارت است از: «چیزی که وصول و رسیدن به آن، علم به مطلوب را ممکن می‌سازد».^۲ با اینکه در مفهوم لغوی، حجت و دلیل را مترادف یکدیگر به کار برده‌اند، اما در واقع این دو واژه در بردارنده مفهوم واحدی نیستند. زیرا استدلال یک عملکرد ذهنی است در حالی که حجت، استدلالی است که تکمیل گردیده، صراحت یافته و در قالب لفظ بیان می‌شود.^۳ با این تعریف، حجت در مقام ثبوت و استدلال در مقام اثبات است. در علم منطق استدلال را این‌گونه تعریف کرده‌اند: تنظیم و تألیف یک سلسله قضایا، برای کشف قضیه‌ای مجهول بدین طریق که ذهن بین چند قضیه یا حکم ارتباطی دقیق و منظم برقرار می‌سازد تا از پیوند آنها نوزادی که نتیجه نامیده می‌شود، زاده شود و بدین ترتیب نسبتی مشکوک و مبهم به نسبتی یقینی و محقق و صریح تبدیل یابد.^۴ بدین سان استدلال، نحوه کنار هم قرار گرفتن جهات دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی است، که به نتیجه همان رأی است منتهی می‌شود. در واقع قاضی مواد لازم مانند امور حکمی و موضوعی اسباب موجهه حکم و ادله را بررسی می‌کند و با پیوندی عقلانی و منطقی به هم مرتبط می‌سازد تا نوزادی به نام رأی، زاده شود. در این صورت است که رأی قاضی مستدل است.

۱-۲- مستند

سند که ریشه این واژه می‌باشد، به معنای «آنچه بدان اعتماد کنند»، آمده است.^۵ در واقع طریق روایات و اخبار را، از آن جهت سند گویند، که اعتماد علما بر آن استوار است.^۶ سند در ماده ۱۲۸۴ قانون مدنی اینگونه تعریف شده است: «هر نوشته‌ای که در مقام دعوی یا دفاع قابل استناد باشد». عده‌ای دیگر بیان داشته‌اند: «استناد در بردارنده یک روش ابزاری است، که میان اندیشه‌های جدید و اندیشه‌های پیشین، پیوند برقرار می‌کند و اهمیت این مساله به قدری است که وجود استناد در یک اثر نشانه اعتبار و عدم استناد، حاکی از بی اعتباری مساله است».^۷

۲- محدوده و قلمرو مستند و مستدل

بحث در این قسمت از نوشتار حول این محور دور می‌زند که مستدل و مستند بودن حکم مختص به کدام اجزای حکم است. آیا این ویژگی باید در قسمت اجرایی حکم وجود داشته باشد یا در مقدمه و جهات حکم نیز وجود آن ضروری است؟ آیا استناد و استدلال در حکم قابل تعمیم به قرار نیز هست؟ احکام دادگاه‌ها قطعاً باید دارای مقدمه باشند که مواردی چون

۱. محمود حامد، عثمان، القاموس المبين في اصطلاحات الاصوليين، (چاپ اول، ریاض: دارالزحام، ۱۴۲۳)، ۴۱.

۲. حسن، مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، (بیروت-قاہرہ: دارالکتب العلمیہ، ۱۳۶۸)، ۲۳۵/۳.

۳. محمد رضا، مظفر، اصول الفقہ، (چاپ پنجم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۵)، ۱۳/۲.

۴. محمد، خوانساری، منطق صوری، (چاپ ۴۶، تهران: دید آور، ۱۳۹۲)، ۱۳۳.

۵. علی اکبر، دهخدا، لغت نامه، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳)، ۱۲۱۵۵/۸.

۶. خلیل، جرّ، مترجم سید حمید طبیبیان، ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵)، ۱۲۱۸/۲.

۷. عبدالرضا، نوروزی چاکلی، آشنایی با علم سنجی، (تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم دانشگاه‌ها، دانشگاه شاهد: مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۹۰)، ۲۷۵.

مشخصات طرفین، خواسته دعوا، ادعای خواهان و ادله اش و همچنین پاسخ های طرفین را، شامل می شود. هرچند مقدمه حکم نمی تواند جزئی از استدلال قضایی باشد، اما با آن ارتباط دارد؛ زیرا استدلال قضایی مبتنی بر ادعاها و ادله است که در مقدمه حکم توصیف شده اند. با این وجود در کشور ما مقدمه حکم به خوبی تنظیم نمی گردد، این در حالی است که در سایر کشورها مقدمه حکم را طوری تنظیم می کنند که حتی دیوان عالی از مراجعت به آن بی نیاز می شود.^۸ اما در خصوص جهات حکم یعنی توصیف وقایع، تفسیر اراده طرفین و تفسیر قانون، باید ادعان داشت هرچند جزئی از حکم نیستند اما از آن جایی که حکم به واسطه آن ها صورت می گیرد، در صدور حکم به عنوان یک عنصر دخیل اند. در نتیجه زمانی که از مستدل بودن یک حکم صحبت به میان می آید، منظور این می باشد که جهات آن حکم قوی باشند.^۹ در رابطه با حکم که مرحله آخر و تعیین کننده رای دادگاه است، باید به طور قطع مستند به قانون و اصول حقوقی باشد. زیرا هدف از آن رسیدن به یک نتیجه مطلوب و مطابق قانون است و این غرض حاصل نمی گردد، مگر آن که حکم با استناد به قانون صورت پذیرد. بنابراین موادی که در حکم مورد استناد قرار گرفته اند باید با جهات حکم مطابقت داشته باشند و در صورت عدم تطابق با عنایت به ماده ۳۷۳ قانون آیین دادرسی مدنی، موجب نقض رای خواهد شد.

توجه به این نکته که قرار قابل تعمیم به حکم است یا خیر، از مطالب فوق فهمیده می شود؛ زیرا وقتی در مرحله مقدمات حکم، مستند و مستدل بودن دخیل است و می تواند راهگشای حقیقت برای قاضی باشد، به طریق اولی در قرار نیز استناد و استدلال ضروری است. موید این گفته ماده ۹ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب است که بیان می دارد: «قرارها و احکام دادگاه ها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع یا اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشاء رای بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود». به علاوه مطابق با ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری، قرار منع تعقیب می بایست مستدل و مستند بوده و حداکثر ظرف پنج روز پس از اعلام کفایت و ختم تحقیقات صادر شود.

۳- رابطه مستدل بودن آرای قضایی با ارزش اقناعی

اقناع عبارت اند از: «تلاش صادقانه برای مجاب ساختن مخاطبین به پذیرش موضوع و خواسته ای به وسیله ارائه مناسب اطلاعات مربوط»^{۱۰}. جدای از بحث قضایی، همه آحاد جامعه از این روش در جهت ارتباطات خود با دیگران استفاده می نمایند. اما در محاکم قضایی فرد در جهت اقناع قاضی باید به ادله مستند و مستدل تمسک جوید. زمانی که استدلال های مرتبط با واقعه خارجی نزد دادرس ارائه می گردد، موظف است این ادله را مورد ارزیابی قرار دهد، زیرا هدف از دادرسی اقناع وجدانی قاضی ناشی از ادله ای است که نزد وی مطرح گردیده است.^{۱۱} این گونه نیست که ادله تنها در خصوص یک طرف مورد بررسی قرار گرفته و تنها او موظف به ارائه دلیل باشد. بلکه علاوه بر اینکه اصحاب دعوا مکلف به ارائه استدلال

^۸. عبدا...، شمس، آیین دادرسی مدنی، (تهران: میزان، ۱۳۸۲)، ۲۱۵ / احمد متین، دفتری، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، (تهران: مجد، ۱۳۸۱)، ۴۷.

^۹. ناصر، کاتوزیان، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، (تهران: میزان، ۱۳۸۳)، ۱۶۳.

^{۱۰}. کاظم، متولی، افکار عمومی و شیوه های اقناع، (تهران: بهجت، ۱۳۸۴)، ۷۴.

^{۱۱}. کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، پیشین، ۳۵.

هستند، مقام قضایی نیز موظف است رای خویش را مدلل صادر نماید. بنابراین میان ارائه ادله از جانب این دو مقام رابطه تنگاتنگی موجود است.^{۱۲}

اجرای عدالت که یکی از اهداف غایی نظام های حقوقی است، از راه ها و طرق فراوان امکان پذیر نیست. در این خصوص قانونگذار از یک طرف به قاضی اختیار داده تا با بررسی در مساله حکم صادر کند و از طرفی اگر حکم او خلاف عدالت باشد، او را متخلف می داند. بنابراین برای لحاظ هر دو مورد یعنی اجرای عدالت و اقناع وجدان قاضی، ادله ای را از جمله بینه، کارشناسی، تحقیق محلی و را پیش بینی کرده است.^{۱۳} موید این گفته مواد ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ قانون مدنی است که بیان می دارد: امارات قضایی یعنی اوضاع و احوالی که در نزد قاضی دلیل شناخته می شود. لذا هر نشانه و قرینه ای که از نظر قاضی ارزش وجدانی داشته باشد، می تواند در حکم دخیل باشد. البته ذکر یک نکته ضروری است و آن اینکه با وجود ارائه دلیل قضات حق رد یا قبول در این زمینه را دارند یا لزوماً باید آن را بپذیرند و مبنای حکم قرار دهند. در این مورد دو نظریه وجود دارد، عده ای معتقدند که قاضی حق رد ادله توسط اصحاب دعوا را ندارد و گروهی دیگر بر این عقیده اند که قاضی می تواند ادله را مورد سنجش و ارزیابی قرار داده و در صورتی که مورد اقتناع واقع نشد، آن ها را مردود اعلام کند.^{۱۴}

از طرفی ضرورت این مساله از جانب مقام قضایی در چند موضوع نمایان می گردد. اول اینکه در واقع با استدلال قضایی، اصحاب دعوا و سایرین زمانی که رای صادره را مورد مطالعه قرار می دهند، به خوبی در می یابند که ادله موجب قناعت وجدانی نزد قاضی شده است و در صورتی که دلایل طرفین نزد دادگاه مورد توجه قرار نگیرد، با عنایت به بند ج ماده ۳۴۸ و بند ۵ ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی، موجبات فرجام و تجدید نظر فراهم می گردد.^{۱۵} ثانیاً این امر موجب محدود ساختن اختیارات قاضی می شود، با این توضیح که قاضی مکلف است مبتنی بر ادله موجود در پرونده رای دهد و در تصمیم خود مطلق العنان نخواهد بود. به دیگر بیان کار قاضی قضاوت است نه حکومت، لذا باید مبتنی بر استدلال رای خود را صادر نماید.^{۱۶} ثالثاً رویه قضایی که یکی از منابع حقوق می باشد، آرای است که ارزش علمی قضایی داشته باشند و این امر تنها به وسیله استدلال قضایی محقق خواهد شد.^{۱۷}

۴- وجوه افتراق مستند و مستدل

با اینکه قانون در موارد زیادی لزوم رعایت مستند و مستدل بودن آراء قانونی را، تاکید می کند، با این حال در هیچ کدام یک از قوانین، تعریف دقیقی از واژه مستند و مستدل ارائه نداده است. و ظاهر حال این بوده است که مقام قضایی پس از طرح خواسته و شرح وقایع، با عنایت به مواد قانونی، اقدام به صدور حکم نماید. بنابراین در این بخش از نوشتار، همت بر این گماشته شد، که در ذیل اشاره به وجوه افتراق، فهم دقیق از این دو واژه

^{۱۲} . مجید، عارفعلی، «مفهوم و مبانی نظری لزوم استدلال در آراء مدنی دادگاه ها»، ۱۲۹، (۱۳۹۹)، کنفرانس بین المللی حقوق و علوم قضایی، ۵۰.

^{۱۳} . رحمان، عمروانی، «تعارض ادله اثبات دعوا»، (رساله دکتری دانشگاه تهران، ۱۳۹۰)، ۲۹.

^{۱۴} . صبحی رجب، محمضانی، فلسفه قانونگذاری در اسلام، (تهران: آثار اندیشه، ۱۳۸۶)، ۲۹۵.

^{۱۵} . علی اکبر، یلفانی، شرح و تفسیر قوانین دادرسی مدنی، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۰)، ۳۱۳ / سید جعفر، هاشمی، بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی

در قوانین اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ۱۳۵.

^{۱۶} . عباس، کریمی، آیین دادرسی مدنی، (تهران: مجد، ۱۳۸۶)، ۱۵۲.

^{۱۷} . ناصر، کاتوزیان، فلسفه حقوق، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵)، ۵۳۱.

نیز، استنباط گردد. و بر این اساس از ورود مباحث فلسفی در بیان تفاوت ها، مدد خواستیم. زیرا تحلیل روش استنباط عالم حقوق، و اینکه از چه نقطه ای آغاز و چگونه به نظریه حقوقی دست می یابد، خود بحثی روش شناختی از علم حقوق است.^{۱۸}

۱-۴- رویکرد علت کاو و دلیل یاب

می توان اذعان نمود آن چرا که مستند عهده دار آن است، ایجاد و آن چرا که مستدل عهده دارش است، اثبات می باشد. به دیگر سخن، حیثیت مستند را، حیثیت علیت ایجاد و حیثیت مستدل را، از نوع حیثیت دلالت اثباتی قلمداد کنیم. زیرا در گزاره های حقوقی از دو راه علت و دلیل استفاده می شود، که ظرافت و دقت علمی میان این دو واژه، تفاوت مستند و مستدل را، تبیین می سازد.

علت در تعاریف مختلف به شیوه عام، خاص و اخص واژه شناسی شده است. علت در معنای اخص که همان علت ایجاد است، این گونه تعریف شده است: «وجود دهنده به شیء». در این مفهوم در واقع، وجود معلول وابسته به وجود علت است. اوضاع، احوال و شرایط مدخلیتی در این مفهوم نداشته، بلکه ملاک تشخیص این امر، وجود دهندگی است.^{۱۹} در این نوع از علیت، غایت نقش اساسی بر عهده دارد. به این نحو که مکمل آن علت به شمار می رود. زیرا متصور شدن این غایت است که اراده ها را انگیزه می بخشد، تا در جهت علت یابی گام بردارد.^{۲۰}

رویکرد علت کاوانه در خصوص مستند، با عنایت به دقت علمی در بسیاری از آراء قابل مشاهده است. به عنوان مثال، در شماره دادنامه ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۴۶۰۰۶۳ مورخ ۱۳۹۳/۰۱/۳۱ در رابطه با دعوی ک.ف با وکالت م.م به طرفیت الف.پ و م.پ به خواسته مطالبه مبلغ ۷۵۰۰۰۰۰۰ وجه، یک فقره سفته به شماره ۰۳۸۷۴۵۹، دادگاه با توجه به مجموع محتویات پرونده، نظر به اینکه سفته مزبور به امضا خوانندگان به عنوان متعهد رسیده و حکایت از مدیونیت خوانندگان به میزان مبلغ خواسته را، دارد و نامبردگان دفاع موثری به عمل نیاورده، لهذا دادگاه با توجه به مراتب خواسته خواهان را، موجه و ثابت دانسته، مستندا به مواد ۳۰۸ و ۳۰۷ قانون تجارت و مواد ۱۹۸، ۵۱۵ و ۵۱۹ قانون آیین دادرسی مدنی، حکم به الزام خوانندگان به پرداخت تضامنی مبلغ مورد خواسته و خسارت تاخیر تادیه از تاریخ تقدیم دادخواست لغایت اجرای حکم اعلام می نماید.

بر اساس رای حاضر، می توان گفت موادی که دادگاه بر طبق قانون تجارت و قانون آیین دادرسی مدنی، بر این پرونده اقامه کرده، از نوع مستند قانونی است. زیرا رای دادگاه به نفع خواهان برگرفته از علت ایجاد است. یعنی متعهد شدن پرداخت مبلغ در موعد معین، ذکر مبلغ پرداختی با تمامی حروف و تاریخ پرداخت وجه و پرداخت خسارات دادرسی، علت ایجاد اتهام خواننده و صدور حکم به نفع خواهان شده است. به علاوه غایت این اعمال، کشف حقیقی متهم و ضمانت اجرا قانونی در خصوص مرتکب می باشد. از این رهیافت است، که

^{۱۸} . محمد باقر، عامری نیا، علی، جمادی، «استناد به روح قانون در دادرسی»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، ۹، ۱، (۱۳۹۶)، ۲۳۴.

^{۱۹} . محمد تقی، مصباح یزدی، آموزش فلسفه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۶)، ۱۴/۲.

^{۲۰} . محمد حسین، طباطبائی، نهاده الحکمه، (چاپ ۲۰)، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، (۱۳۸۶)، ۲۶۸/۱۳.

غایت یاد شده متمم و مکمل علت است، محرکیتی در جهت نیل به غایت در بطن مقامات قضایی ایجاد می کند. بنابراین مواد حقوقی و قواعدی که بر طبق آن ها، موجب صدور حکمی از سوی دادگاه می شود، مستند محسوب می گردند. یعنی علتی که باعث به وجود آمدن احوالاتی می شود که با مددجویی از آن ها، واقعیت مساله نمایان می شود.

در مقابل همان گونه که گفته شد، در مستدل بحث از دلایلی مطرح است. استدلال روشی است که بر طبق آن، اقامه دلیل می شود. در حقوق دلیل این گونه تعریف شده است: «امری که اصحاب دعوا برای اثبات یا دفاع از دعوا به آن استناد می نمایند»^{۲۱}. میان استدلال و دلیل، رابطه دقیقی برقرار است. به این صورت که در استدلال، ذهن انسان با استنتاج از مقدماتی که مبتنی بر دلیل است، قضایا را اثبات یا ابطال می نماید^{۲۲}. مثلاً اگر در حکمی قاضی بیان دارد، که ادعای خواهان وارد تشخیص داده می شود، اگرچه دلیل ارائه شده اما این دلیل از مسیر صحیح استنتاجی عبور نکرده است، زیرا مفاد آن واضح نیست. بنابراین استدلال بدون دلیل، استدلال قلمداد نمی شود و از طرفی دلیل بدون استمداد از استدلال، نوعی سفسطه است.

دلیل در نظام های دادرسی به دلیل قانونی و آزاد تقسیم می گردد. در دلایل قانونی، خود قانون گذار به دسته بندی دلیل پرداخته، حد و اعتبار هر کدام را مشخص و قاضی را ملزم به قبول دلایل می کند، که گفته می شود این نوع دلیل موضوعیت دارد نه طریقی^{۲۳}. برای نمونه، اقرار شخص مبنی بر خروج ملک از ملکیت او، دال بر اثبات ادعای خواهان می باشد. اما اگر دلیل را علم و یقینی بدانیم که طبق آن قاضی به واقعیت امر دست یافته است، اصطلاحاً به آن دلایل آزاد گفته می شود که بر وجه طریقی است نه موضوعیت^{۲۴}. برای مثال علم قاضی در مساله ای، موجب کشف حقیقت است و این علم، دلیل بر اثبات حکمی مرتبط با پرونده خواهد بود.

دلایلی که می توان از آن ها برای استدلال جهت اثبات دعوا استفاده کرد، که در آن صورت رای صادره مستدل نامیده می شود، شامل اقرار، بینه و قسامه است. ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی اعلام می دارد: «اقرار عبارت است از، اخبار به وجود حقی به نفع دیگری و به ضرر خود». بنا عقلاً به عنوان یکی از مهمترین دلایل حجیت اقرار معرفی شده است. و شارع این امر عقلایی را تایید و امضا نموده است. زیرا در اقرار اولاً؛ هر شخصی نسبت به وجدان خود و وقایعی که اتفاق افتاده، نسبت به دیگران آگاه تر است. و ثانیاً؛ اخبار خلاف واقع و دروغ بر علیه خود شخص غالباً اتفاق نمی افتد. و چون اقرار از روی کذب با تکیه بر این دو نکته بسیار نادر است، هرگز مورد اعتنا عقلاً قرار نمی گیرد^{۲۵}. عده ای منبع توجیهی اقرار را، عقل یا استدلال می دانند^{۲۶}. گروهی اقرار را اماره قانونی اصابت به واقع، و یا آن را نوعی غیر مستقیم، قلمداد می کنند^{۲۷}. اما این سخن قابل پذیرش نیست، زیرا

۲۱. عبدالرسول، دیانی، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، (تهران: تدریس، ۱۳۵۸)، ۴.

۲۲. جعفر، صادق منش، «مینا، روش و جایگاه استدلال قضایی»، مجله حقوقی دادگستری، ۷۹، (۱۳۹۱)، ۲۲۲.

۲۳. سید جلال الدین، مدنی، ادله اثبات دعوا، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۰)، ۳۵.

۲۴. دیانی، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، پیشین، ۲۴.

۲۵. ناصر، مکارم شیرازی، القواعد الفقہیہ، (قم: مدرسه امیرالمومنین، ۱۴۱۱)، ۴۰۵/۲.

۲۶. حسن، بجنوردی، حسن، قواعد فقہیہ، (قم: نشر هادی، ۱۴۱۹)، ۴۵/۳.

۲۷. ناصر، کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، (تهران: میزان، ۱۳۸۵)، ۱۵۵.

اگر در عالم خارج حتی یک اقرار هم به وجود نیامده باشد، عقل اقرار را معتبر می داند بنابراین باید گفت اقرار یک دلیل مستقیم محسوب می گردد.^{۲۸} با عنایت به بیانات فوق، می توان گفت ماهیت اقرار در نزد قاضی، دلالت بر مدعا را اثبات می کند.

بینه در اصطلاح حقوقی عبارت است از: «حجت و دلیل زیرا دلیل آشکار کننده و فیصله دهنده به حق است»^{۲۹}. که در مواد ۱۳۰۹ تا ۱۳۲۰ قانون مدنی شرایط شاهد بیان شده است. در کالبد شکافی مفهوم دقیق بینه به واژه دلیل، متبادر می شویم. گروهی بینه را به معنای دلیل قوی گرفته اند.^{۳۰} عده ای بینه را مشتق از یبین-بینا دانسته و صفت مشبهه ای تلقی می کنند که موصوف آن دلیل است.^{۳۱} بعضی نسبت به حدیث پیامبر که می فرماید: «البینه للمدعی و الیمین علی من انکر»، از وصف دلالت استفاده کرده اند و اظهار داشته اند، که طبق این روایت صرف دلیل شرط نیست، زیرا در این صورت شامل یکی از ادله، که ید نام دارد، می شود و منکر می توانست به آن تمسک کند.^{۳۲} مرحوم بجنوردی نیز اذعان می دارد: «شهادت دلیلی واضح است»^{۳۳}. با دقت در معانی این واژه، روشن می گردد که در بینه وصف دلالت نهفته است. چنانچه در کلام فقها به وضوح قابل مشاهده است.

سوگند علاوه بر بینه و اقرار، یکی از ادله مهم در نظام قانونی به شمار می رود. ماده ۳۱۳ قانون مجازات اسلامی، بیان می دارد: «قسامه عبارت است از، سوگندهایی که در صورت فقدان ادله دیگر، شاکی در جهت اثبات جنایت برای دفع اتهام از خود، اقامه می کند». از طرفی با استناد به ماده ۳۱۴ قانون مجازات اسلامی لوث عبارت است از: «وجود قرائنی که موجب ظن به ارتکاب جنایت از جانب متهم می شود». قانون گذار لوث را، به عنوان یکی از شرایط قسامه یاد می کند. در حالی که لوث یک قرینه برای مقامات قضایی محسوب می گردد و قرینه هیچ گاه نمی تواند علت باشد. زیرا قرینه یا همان دلیل، نوعی علم و آگاهی است، اما علت از رابطه میان دو شیء یعنی با معلول خود، سخن می گوید.^{۳۴} موید این مطلب می تواند حجیت علم قاضی باشد، که در ماده ۱۰۵ قانون مجازات اسلامی، خاطر نشان شده است. که مستند علم قاضی را، قرائن قطعیه قلمداد می کند. بر این اساس که علم قاضی یکی از ادله اثبات دعواست و از آن به عنوان قرینه یاد می کند، در زمره مستدل جای می گیرد. نکته دقیقی که از این مبحث استشمام می شود، تفاوت میان علم قاضی در دعاوی مدنی با دعاوی کیفری است. علم قاضی در امور مدنی، در مرحله دلالت دلیل به کار می رود و قاضی با مبنای دلیل قانونی رای صادر می کند، اما در امور کیفری علم قاضی یک دلیل متقن است که هم در مرحله ارزش

^{۲۸} سید محسن، صدرزاده افشار، ادله اثبات دعوا در حقوق ایران، (تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹)، ۱۱۶.

^{۲۹} مصطفی، محقق داماد، قواعد فقه، (تهران: مرکز علوم دانشگاهی، ۱۴۰۶)، ۵۸/۳.

^{۳۰} محمد بن مکی، العاملی (شهید اول)، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، (قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۲)، ۴۱۶/۱.

^{۳۱} بجنوردی، قواعد فقهیه، پیشین، ۹/۳.

^{۳۲} مکارم شیرازی، قواعد فقهیه، پیشین، ۴۶/۲.

^{۳۳} بجنوردی، قواعد فقهیه، پیشین، ۱۱/۳.

^{۳۴} روح خمینی، انوار الهدایه، (قم: موسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵)، ۲۶۳/۱.

گذاری دلیل و هم به عنوان مستند به کار می آید^{۳۵}. بر طبق این تقسیم بندی تفاوت فاحش مستدل و مستند آشکار می شود و از این منظر است، که می توان مستندات را مرحله جعل و مستدل را مرحله کشف تلقی نمود.

حاصل کلام اینکه، علت مرتبط با ایجاد، اما دلیل مرتبط با اثبات است. اثبات را این چنین معنا کرده اند: «تایید، گواه و ثابت گردانیدن»^{۳۶}. گروهی آن را ثابت گردانیدن با دلیل معنا کرده اند^{۳۷}. در فقه مرحله علم به چیزی را، اثبات دانسته اند^{۳۸}. و در علم حقوق اثبات را، به معنای اقامه دلیل بیان کرده اند^{۳۹}. با عنایت به تعاریف فوق، مستدل در اندرون خود پیرامون دلالت دور می زند و اما مستند از علتی سخن می گوید که در قالب قانونی با معلول خود سنخیت دارد.

۲-۴- حجیت ذاتی و جعلی

حجت به معنای دلیل و برهان است^{۴۰}. اما این حجیت در باب استناد از نوع حجیت ذاتی و در باب مستدل از سنخ حجیت جعلی است. حجیت ذاتی به معنای منجزیت آن ذات است و زمانی که امری با کشف از این نوع حجیت به مرحله اثبات رسد، دیگر جعل و اعتبار امری دیگر به ضمیمه این حجیت معنا و مفهومی ندارد. در نتیجه امکان جعلی بودن این حجیت منتفی است^{۴۱}. در واقع در مباحث حجیت ذاتی امکانیت صدق و کذب حاصل نیست. و این چالش به بدیهیات مرتبط می شود. تعیین قضایایی که احتیاج به فکر و نظر ندارند^{۴۲}. اکثر معتقدان به مساله صدق و کذب نسبت به مطابقت این دو مفهوم با واقع یا مخالفت آن ها با واقع، بیان می دارند، وجه تطابق یا عدم تطابق صدق یا کذب با واقعیات خارجی سنجیده می شود. یعنی مطابقت با واقع، صدق و مخالفت با واقع، کذب نام دارد^{۴۳}.

به عنوان نمونه، دادنامه شماره ۷۵۰۹۹۷۴۱۱۰۷۰۰۹۰۰ مورخ ۱۳۹۵/۱۰/۲ در خصوص دعوی آقای الف به وکالت از بانک تجارت به طرفیت خوانده به خواسته مطالبه مبلغ ۱۶,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال از بابت سفته و خسارت دادرسی و تاخیر تادیه چنین رای داده است: «نظر به اینکه ظهرونی سفته، ظهور در مدیون بودن صادر کننده در قبال دارنده و استحقاق دارنده در مطالبه وجه آن داشته و بقا اصل سفته در ید دارنده اشتغال ذمه ظهرونی استصحاب می شود، و با توجه به اصل استقلال امضات در اسناد تجاری و وصف تجریدی و

۳۵. عبدالرسول، دینانی، «ایقان وجدان قاضی مقایسه اجمالی نظام های حقوقی اسلام»، نشریه دادرسی، ۵۱، (۱۳۸۴)، ۵.

۳۶. لوییس، معلوف، المنجد فی اللغة، (تهران: اسلام، ۱۳۸۲)، ۲۰۰.

۳۷. احد بن محمد، فیومی، مصباح المنیر، (قم: دارالهجره، ۱۴۲۵)، ۸۰.

۳۸. محمد جعفر، جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، (تهران: گنج دانش، ۱۳۸۱)، ۴۹۶.

۳۹. ناصر، کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، (تهران: میزان، ۱۳۸۵)، ۱۳.

۴۰. محمد، صنقور بحرانی، المعجم الاصولی، (بیروت: المؤسسة التاریخ العربی، ۱۳۴۲)، ۶۲۱/۲.

۴۱. جعفر، سبحانی، جعفر، المحصول فی علم الاصول، (قم: موسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق، ۱۳۸۱)، ۲۹۴.

۴۲. ملا هادی، سبزواری، شرح منظومه، (تهران: ایران، ۱۳۷۱)، ۸.

۴۳. محمد بن عبد...زرکشی، البحر المحیط فی اصول الفقه، (قم: دارالکتب، ۱۴۱۴)، ۸۲/۶ و ابو هلال، عسکری، الفروق اللغویه، (قم: جامعه مدرسین،

تنجیزی مانع مسئولیت ضامن یا ظهرنویس نمی باشد، فلذا دعوی خواهان محمول بر صحت بوده و به استناد ماده ۴۲۲ و ۳۰۹ قانون تجارت و مواد ۱۹۸، ۵۱۵، ۵۲۲ قانون آیین دادرسی دادگاه ها در امور مدنی، حکم به محکومیت خواننده به مبلغ داده می شود».

با عنایت به رای صادره، تکیه بر مستندات از قبیل مواد قانونی و اصل استصحاب برگرفته از حجیت ذاتی و تطابق آن ها با بدیهیات است. بودن سفته در ید دارنده، مشمول قاعده استصحاب شده است به این صورت که قبل طرح شکایت این سفته در ید نامبرده بوده است و همچنان بعد از اجرای مراحل قانونی، همچنان در ید اوست پس با توجه به استصحاب بقا ما کان، حکم به اشتغال ذمه او داده می شود. استیفا از این اصل، مشمول حکم بدیهیات شده، به این صورت که بدون احتیاج به تفکر ذهنی و ضمیمه امری دیگر، از حجیت ذاتی برخوردار است.

به دیگر بیان، این اصول گزاره های پایه ای هستند که چندان بنیادینند، که هیچ چیز بنیادی تری بالاتر از آن ها وجود ندارد، که بتوان برای اثباتشان بدان ها تمسک کرد. نکته حائز اهمیت این است، که این قسم شامل بدیهیات اولیه نمی شود، زیرا در این نوع نه تنها بی نیاز از استدلال اند، بلکه مستحیل الاستدلال نیز هستند.^{۴۴} در حالی که مقام قضایی برای تطبیق موضوعات نیازمند تحلیل قانونی است. فلذا باید بدیهیات را از نوع ثانویه تلقی کنیم که هرچند بی نیاز از استدلال اند، اما مستحیل الاستدلال نیستند. یعنی درست است، که برای تصدیق آن ها تصور موضوعات کافی نیست، اما عناصری برای اثبات آن ها ضروری است.^{۴۵} و آن عنصری است که برهان عقلی را متولد می کند اما نیازمند تلاش عقلانی و ابزار دیگری در جهت احراز، نمی باشد.^{۴۶} همچنان که در رای صادره، دینی که در ظاهر بر عهد مشخص مستقر گشته است، بدون تلاش عقلانی مجری استصحاب می گردد، چنانچه این امر مستفاد از مواد قانونی نیز هست. و از این دید، که بودن سفته در ید شخص، و حکم بر بقا ما کان به تنهایی دلیل بر اشتغال ذمه اوست، بنابراین در مستندات حجیت از نوع ذاتی، مطرح می شود. چرا که نیازمند اقامه علت دیگری برای اثبات اشتغال ذمه مرتکب نیستیم. بهره گیری از قاعده ید، بذاته مستندی است که مسئولیت مدنی برای شخص به ارمغان می آورد.

ضمن اینکه در مستندات، به دنبال صدق و کذب نیستیم. زیرا صدق و کذب در روش اثباتی کارآمد است، درحالی که مستندات از نوع روش احرازی اند نه اثباتی. تفاوت بارز این دو واژه در رای وحدت رویه شماره ۶۷۲ مورخ ۱۳۸۳/۱/۱ هیات عمومی دیوان عالی کشور، مورد تحلیل واقع شده است. دیوان عالی کشور بیان می دارد: «خلع ید از اموال غیر منقول فرع بر مالکیت است، بنابراین طرح دعوی خلع ید از زمین قبل از احراز و اثبات مالکیت، قابل استماع نیست». با توجه به رای وحدت رویه مذکور، یکی از ارکان خلع ید یعنی مالکیت، اثبات و احراز است. زیرا مالکیت بر اموال غیر منقول به دو روش احراز و یا اثبات قابل طرح است.

^{۴۴} . حسین بن عبد الله، ابن سیناء، الاشارات و التنبیها، (قم: نشر کتاب، ۱۳۷۷)، ۲۱۳/۱.

^{۴۵} . شهاب الدین، سهروردی، حکمت اشراق، (قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۲)، ۱۱۸.

^{۴۶} . صدر المتالهین، شیرازی، اسفار اربعه، (قم: مصطفوی، ۱۳۸۰)، ۴۹۸/۳.

قید احراز مرتبط به امور شکلی و قید اثبات در خصوص امور ماهوی مطرح می‌گردد. بنابراین مستندات در مرحله حجیت ذاتی و بدیهیات ثانویه حماسه آفرینی کرده و مقام قضایی در مرحله احراز از آن استعانت می‌جوید.

در مقابل مستدل از حجیت جعلی و قراردادی برخوردار است. و برخلاف حجیت ذاتی که در آن ذات بدون ضمیمه امری دیگر احراز کننده موضوعات بود، در حجیت جعلی میان دو دلیل ملازمه وجود دارد. به این نحو که وجود یکی، دلیل بر وجود دیگری است. و این تاثیر گذاری برگرفته از جعل و قرارداد جاعل است، نه اینکه در بطن خود دربردارنده علت باشد^{۴۷}. آنچه در حجیت جعلی در مقابل ذاتی، حائز اهمیت است، طراحی این مبحث در باب امور نظری است. استاد مطهری درباره بدیهیات و نظریات بیان می‌دارد: «امور بدیهی اموری اند که نیاز به نظر و فکر ندارند، اما امور نظری به نظر و فکر محتاج است. نظریات به واسطه شیء یا اشیا دیگر معلوم می‌شوند و احتیاج به تشریح و توضیح و تطبیق دارند، برخلاف بدیهیات که ابهامی در آن‌ها وجود ندارد»^{۴۸}.

در جهت وضوح مطلب به تحلیل یکی از آراء دادگاه می‌پردازیم: رای وحدت رویه شماره ۳۷۰۰ مورخ ۱۳۳۷/۷/۶، طبق بند ۴ ماده ۴۶۶ آیین دادرسی کیفری و بند ۴ ماده ۲۷۲ قانون آیین دادرسی کیفری، کذب بودن شهادت گواهان بایستی به موجب حکم قطعی باشد. دیوان عالی کشور راجع به شهادت کذب گواهان دو رویه به شرح ذیل ارائه می‌دهد: الف) شعبه ۸ دیوان عالی بیان می‌دارد: اگر حکم قطعی بر محکومیت شهود صادر شده باشد، کذب شهادت موجب تجویز اعاده محاکمه است. ب) شعبه دوم دیوان عالی اعلام می‌دارد: در صورتی که گواهان تصدیق کننده شهادتشان برگرفته از ضعف و ناتوانی بوده، این امر موجب تجویز اعاده محاکمه است.

با عنایت بر رای صادره، کذب شهود باید نزد قاضی به اثبات رسد. ماده ۱۷۷ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد: شرایطی از قبیل: بلوغ، عدالت، ذی نفع نبودن در موضوع، ایمان و..... در زمان ادای شهادت باید در شاهد وجود داشته باشد. از طرفی اگر شهادت شهود به جهت تساوی یا اینکه هریک از دو طرف علاوه بر شاهد، ید دارند با یکدیگر تعارض کنند موجب تساقط می‌شود^{۴۹}.

با توجه به نظری بودن مستدل و اینکه اذعان شد در این قسم از امور، تشریح، تطبیق و تفکر عقلایی ملاک می‌باشد، مقام قضایی موظف است با جعل و قرارداد، راهکارهایی در جهت اثبات دعوا، در جهت احیا عدالت گام بردارد. در مثال فوق، جرح شهود یعنی فقدان شرایط مذکور در شاهد و همچنین شهادت معارض و یا مطرح کردن سوالات جزئی از شهود، روش‌هایی در جهت اثبات کذب شهود محسوب می‌گردند. فلذا در این امور مانند شهادت که جزء مستدل است مطرح می‌باشند، قاضی صرف اقامه بینه نمی‌تواند به کذب و یا صدق شهود

^{۴۷} حسن بن یوسف، علامه حلی، الجوهر النضید، (قم: بیدار، ۱۳۷۱)، ۸.

^{۴۸} مرتضی، مطهری، شرح مبسوط منظومه، (تهران: صدرا، ۱۳۹۸)، ۱۹/۱.

^{۴۹} زین الدین بن علی، شهید ثانی، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، (قم بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۱۳)، ۸۱/۱۴.

علم پیدا کند. بلکه مواد قانونی فوق الذکر و نظریه فقها، شیوه هایی در خصوص اثبات کذب شهود قلمداد می شوند، که قانون گذار با جعل و قراردادن این روش ها، مقام قضایی را یاری می رساند. بنابراین قاضی با استعانت از این روش ها، می تواند به کذب شهود علم پیدا کند. به علاوه همان گونه که در مستندات خاطر نشان ساختیم، در مستدل به دنبال راهکار اثباتی هستیم نه روش احرازی.

این یعنی قاضی باید با عنایت به راهکارهای قانونی و تطبیق عملی این شیوه در برابر شاهد، کذب را به اثبات رساند. در نتیجه در مستدل، به دنبال صدق و کذب یعنی تطابق این راهکارها با طرفین دعوا هستیم. یعنی در مرحله عمل بررسی شود، که آیا گفته طرفین و ادله ای که در جهت اثبات دعوی اقامه کرده اند، با واقعیات خارجی تطابق دارند یا خیر. بنابراین در مستدل، نیازمند مقدمه چینی در جهت اثبات مساله هستیم. مقدماتی از قبیل علم قاضی، کشف بعضی امور، تطبیق گزاره ها با واقع، دستور قضایی به جهت کارشناسی و تفحص و در غایت، کنار هم گذاشتن قطعه های بدست آمده در جانب وصول به حکمی عادلانه.

۳-۴- فرایند ذهنی و عینی

وجود ذهنی عبارت است از: «صورت و علم، درحالیکه وجود عینی مرتبط با امور خارجی است»^{۵۰}. مستند در ضمیر خود دارای وجود عینی است و متقابلاً مستدل، از یک وجود ذهنی تشکیل شده است. واقعیات عینی، اموری هستند که مفهوم آن نیازمند تعریف نیست و تحقق عینی آن هم بدیهی و بی نیاز از اثبات است.^{۵۱}

موجودات عینی در قالب قضیه مطرح نمی شوند. قضیه به معنای مرکب تامی است که قابلیت صدق و کذب داشته باشد.^{۵۲} در حالی که بیان کردیم مستندات قابلیت صدق و کذب ندارند. زیرا قضیه نتیجه یک استدلال است نه استناد. که خود شامل موضوعی چون اصغر و محمولی به نام اکبر می شود.^{۵۳} تحلیل مطلب نیازمند طراحی یک موضوع حقوقی است، که به تبیین آن می پردازیم. ماده ۲۱۸ قانون مدنی اعلام می دارد: هرگاه معلوم شود معامله به قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده، آن معامله باطل است.

با عنایت به ماده فوق الذکر اگر دعوی طرفین از نوع معامله صوری باشد، قاضی با استناد به قاعده (العقود تابعه للقصود) حکم به بطلان معامله صادر می کند.^{۵۴} زیرا طبق قاعده اراده طرفین یکی از ارکان معامله محسوب می گردد. مقام قضایی بدون استعانت به قضیه ای که محتاج صغری و کبری منطقی باشد، صرف استناد به قاعده فقهی-حقوقی حکم به بطلان معامله صادر کرد. و از این رهگذر است، که می توان گفت در مستندات با قضایای عینی مواجه هستیم. زیرا فقدان اراده طرفین در عالم خارج، علتی بر عدم نفوذ معامله تلقی می گردد.

^{۵۰}. صدر المتألهین، شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه، (بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱)، ۲۶۳/۱.

^{۵۱}. محمد تقی، مصباح یزدی، آموزش فلسفه، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۶)، ۲۸۱/۱.

^{۵۲}. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، (تهران: صدرا، ۱۳۷۶)، ۶۵/۵.

^{۵۳}. همان، ۸۹.

^{۵۴}. ناصر، مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، (قم: مدرسه امیرالمومنین، ۱۴۱۱)، ۱۷/۱.

یعنی بدون یک سلسله امور ذهنی و ساختار منطقی، تنها با عنصری خارجی که در امثال حاضر، اراده نام دارد، توانستیم حکم را با بهره جویی از مستند قانونی احراز کنیم.

اما مستدلّات برگرفته از وجود ذهنی اند. به ماهیت های موجود در ذهن، وجود ذهنی گفته می شود.^{۵۵} در مستدل ما با یک فرایند ذهنی روبرو هستیم که باید در جهت نیل به مقصود، در چارچوب قضیه سازی گام برداریم. چنانچه استاد لنگرودی به این مساله واقف هستند: «قدرت استدلال در حقیقت قدرت اندیشه بوده و یک فن محسوب می شود، که بدون دانستن آن داوری صحیح در موضوعات امکان پذیر نیست»^{۵۶}. در واقع استدلال ترکیب قانون ضد قضیه های معلوم برای رسیدن به قضایای جدید است، که ذهن بین آن قضایا ارتباطی منطقی برقرار می کند تا از پیوند آن ها، نتیجه متولد می شود.^{۵۷} بر این اساس همان گونه که در علم منطقی مجهول را، از روش ترکیب گزاره ها کشف می کنیم، در استدلال قضایی نیز، ذهن باید بین حقایقی که در پرونده موجود است با قواعد حقوقی ارتباط برقرار کرده، تا بتواند قضیه مجهول را کشف کند.

دلیل عرف بر سر اختلاف در توابع مبیع، حاکی از همین مطلب است. بر این اساس اگر طرفین در اینکه آیا انشعابات آب، برق و گاز جزء منزل محسوب می شوند، که در اختیار مشتری قرار بگیرد و یا جزئی از توابع مبیع به شمار نمی رود و در مالکیت مالک باقی است، اختلاف کنند، حجیت عرف دلیلی بر رفع این خصومت قلمداد می شود. حقوقدانان عرف را چنین معنا کرده اند: «چیزی که در ذهن شناخته شده و مانوس و مقبول خردمندان است»^{۵۸}. عرف قاعده ای است، که به تدریج میان همه مردم یا دسته ای از آن ها به عنوان امری الزام آور مرسوم گردیده است.^{۵۹} امام خمینی در این باره می فرماید: «عرف یک واژه ایجاد از سوی شارع نیست، بلکه اثبات آن به خود عرف واگذار شده است، که می توان بنای عقلا را فرایندی در این مسیر بدانیم»^{۶۰}. با توجه به متبادر شدن مفهوم عرف به عنوان یک مستدل قضایی، باید اعتراف نمود، که این شق از مستدل برپایه یک چارچوب ذهنی برگرفته از قضایای منطقی، استوار است.

صغری قیاس این گونه ظهور می یابد: انشعابات آب، برق و گاز قبل از معامله در ید مالک بوده است. کبری مساله با مدجوبی از ماده ۳۵۶ قانون مدنی، نهادینه می شود. ماده مذکور بیان می دارد: هرچیزی که بر اثر عرف و عادت جزء یا از توابع مبیع شمرده شود، یا قرائن دلالت بر دخول آن در مبیع بنماید، داخل در مبیع و متعلق به مشتری است. در نتیجه از آن جا که انشعابات مذکور در نظر عرف داخل در مبیع بوده، بعد از انعقاد معامله در ید مشتری خواهد بود.

۵۵. سید شریف، جرجانی، شرح المواقف، (قم: شریف الرضی، ۱۳۷۰)، ۶/۲.

۵۶. محمد جعفر، جعفری لنگرودی، فن استدلال در منطق حقوق اسلام، (تهران: گنج دانش، ۱۳۸۲)، ۳.

۵۷. فرامرزی، قراملکی، منطق، ۱، (تهران: پیام نور، ۱۳۸۴)، ۲۰.

۵۸. محمد جعفر، جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۰)، ۲۴۷.

۵۹. ناصر، کاتوزیان، مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران، (تهران: گنج دانش، ۱۳۶۶)، ۱۰۸.

۶۰. سید روح الله، خمینی، انوار الهدایه، (قم: موسسه نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۵)، ۱۹۴.

بنابراین مستدل دربردارنده یک روش ذهنی است، که ذهن طبق گزاره های موجود، ارتباطی عمیق میان دلیل و موضوع برقرار می کند. در واقع نتایجی که از مستدل استخراج می شود، حاصل روش و مقدمه است. مقدمه ای که در قالب قضایای منطقی و روشی که در چارچوب فرایند ذهنی شکل می گیرد.

۴-۴- بار رسالت مستند و مستدل

مستندات اموری هستند که رسالت و احراز آن ها بر عهده قاضی و مقام قضایی است، در حالیکه در مستدل بار اثبات دلیل بر عهده طرفین دعواست. بنابر تصریح اصل ۱۶۷ قانون اساسی، قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوی را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فناوری معتبر، حکم قضیه را صادر نماید. بیان قانون گذار حاکی از این مطلب می باشد، که استناد به منابع معتبر اسلامی و همچنین اصول حقوقی که مغایر با شرع نباشند، در حیطة و وظایف قاضی تنظیم شده است.

اصل ۳۶ قانون اساسی نیز مقرر می دارد: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد». ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری اعلام می دارد: «دادگاه مکلف است حکم هر قضیه را در قوانین مدون بیابد و اگر قانونی در خصوص مورد نباشد، با استناد به منابع فقهی معتبر حکم قضیه را صادر نماید». در همگی اصول مقرر شده واژه حکم و استناد در کنار وظایف دادگاه و قاضی آورده شده است و این کاشف از این مطلب می باشد، که احراز و یافتن علت از رسالت های قاضی است.

از طرفی در مستدل مسئولیت ارائه دلیل بر عهده مدعی است. بار اثبات دلیل قاعده ای است، که در حقوق بین الملل و داخلی مطرح بوده است.^{۶۱} قانون مدنی در ماده ۱۲۵۷ اعلام می دارد: «هر کس مدعی حقی باشد، باید آن را اثبات کند و مدعی علیه هرگاه در مقام دفاع، مدعی امری شود که محتاج به دلیل باشد اثبات امر به عهده اوست». طبق قاعده، بار اثبات دلیل به معنای وظیفه اثبات در یک نظام حقوقی است. و با تکیه بر ماده قانونی، مدعی شخصی است که مسئول اثبات واقعه و ارائه دلیل است. و در جایی که مدعی علیه نیز ادعایی داشته باشد، او هم مشمول همین حکم قرار می گیرد. زیرا طبق قاعده ملاک اصلی در جهت اثبات دلیل، شخص مدعی است. پس چه مدعی و چه مدعی علیه در صورتی که ادعای خود را اعلام نمایند، این مسئولیت متوجه آن ها خواهد بود. قانون گذار به صراحت واژه اثبات را در کنار دلیل، جای گذاری می کند و این حاکی از این مطلب است، که در دلیل به دنبال روش اثباتی هستیم نه احرازی. چنانچه در تفاوت دوم این مقاله به بررسی و تحلیل آن پرداخته شد. همچنین این سخن که قاعده بار اثبات دلیل، بر دوش مدعی است، خاطر نشان می سازد که دلیل مجزی از استناد است، زیرا مواد حقوقی و قواعد که در ذیل مباحث تفاوت ها بیان کردیم و مقام قضایی را مسئول پیگیری دعوی معرفی کرده بود، ظهور بر این مساله دارند که عنصری غیر از مدعی نیز در دعوی دخالت دارد. و از این منظر که عنصر اثبات دلیل را برای مدعی تعریف نموده اند، واضح می گردد که عنصر احراز استناد با مقامی دیگر، که دادگاه نام دارد می باشد.

^{۶۱}. خلیل، خلیلیان، دعاوی حقوقی ایران و آمریکا مطرح در دیوان دآوری لاهه، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۲)، ۱۲۳.

به علاوه در قانون آیین دادرسی مدنی سابق، ماده ۳۵۸ در رابطه با قاعده منع تحصیل دلیل، بیان می داشت: «هیچ دادگاهی نباید برای اصحاب دعوی تحصیل دلیل کند، بلکه فقط به دلایلی که اصحاب دعوی اظهار کرده اند رسیدگی می کند». در مقابل ماده ۱۹۹ آیین دادرسی مدنی جدید بیان می دارد: «در کلیه امور حقوقی دادگاه علاوه بر رسیدگی به دلایل طرفین دعوی هرگونه تحقیق یا اقدامی که برای کشف حقیقت لازم باشد، انجام خواهد داد».

البته باید گفت، زیاده روی در قاعده منع تحصیل دلیل گاهی منجر با ناکامی خواهان علی رغم ذی حق بودن وی می شود و همچنین افراط در ماده ۱۹۹، قاضی را از مسیر بی طرفی خارج می کند. لذا باید میان دو ماده به این صورت جمع کنیم، که در وهله اول که اصحاب دعوی ادعای خود را اظهار نکرده اند، دادرسی حق تحصیل دلیل را نداشته، اما پس از اینکه ادعای طرفین به مرحله اظهار رسید، دادگاه می تواند هر اقدامی در جه نیل به حقیقت اعمال کند. طبق این گفته است، که برخی حقوقدانان معتقدند ماده ۳۵۸ آیین دادرسی مدنی سابق، نسخ نشده بلکه تعدیل شده است.^{۶۲}

۵-۴- امور موضوعی و حکمی

تفکیک امور موضوعی از حکمی، یکی دیگر از وجوه افتراق مستدل با مستند است. موضوع مستند امور حکمی است، در حالی که امور موضوعی به عنوان موضوع مستدل محسوب می شوند. امور حکمی اموری اند، که در ارتباط با اجرا یا تفسیر قانون توسط قاضی مورد تصمیم واقع می شوند.^{۶۳} در جای دیگر امر حکمی این گونه تعریف شده است: «امری که خود قانون پاسخگوی آن می باشد»^{۶۴}.

مطابق با تعریف فوق، مسائلی که دربرگیرنده متون حقوقی باشند که بتوان حل این مساله را با مددجویی از تفسیر قانون واضح ساخت، در حیطه امور حکمی مطرح می شوند. به دیگر بیان مسائلی که از تصمیم قاضی در مقام اجرا یا تفسیر قانونی ناشی می شود. به طوری که مقام ذی صلاح، در چارچوب یک استاندارد، مقرر قانونی، قاعده یا اصل از آن بهره می برد، مستنداتی هستند که به امور حکمی تعبیر شده اند.^{۶۵} موید این مطلب، استناد دیوان به قانون اساسی در مواردی است، که قوای سه گانه در اختیارات یکدیگر مداخله می کنند. دیوان در دادنامه هایی همچون ۱۱۰ مورخ ۱۳۷۳/۰۹/۱۹، ۱۹۷ مورخ ۱۳۸۲/۰۵/۱۹ و ۵۵۳ مورخ ۱۳۸۳/۱۱/۰۴ برای جلوگیری از مداخله قوا در اختیارات یکدیگر صرفا به قانون اساسی استناد کرده است. در ضمن، دیوان در بعضی موارد همچون دادنامه های ۱۷۱ مورخ ۱۳۷۹/۰۵/۱۶ و ۳۷۳ مورخ ۱۳۸۲/۰۹/۲۳ برای جلوگیری از مداخله قوا در اختیارات یکدیگر، در کنار استناد به اصول مشخص قانون اساسی، اشاره ای مختصر به قوانین عادی بدون تعیین عنوان قانون و مواد آن کرده است که این موارد را نیز باید متضمن استناد صرف به قانون اساسی محسوب کرد. در مقابل دیوان در دادنامه هایی همچون ۱۹۸ مورخ ۱۳۸۲/۰۵/۱۹ و ۴۳۲ مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۲۸

^{۶۲}. ناصر، کاتوزیان، اثبات و دلیل اثبات، (تهران: میزان، ۱۳۸۵)، ۳۲۹.

^{۶۳}. Henry, Black, Law Dictionary Eighth Edition West Publishing Co, New York, 2004, p 1024.

^{۶۴}. Prof, Levy, Judicial Review of Fact Questions, Administrative Law Review, vol.4, 2005, p3.

^{۶۵}. Zuckerman, A.S. Adrain, Law Fact Our Justices, Boston University Law Review, 1986, p7.

برای جلوگیری از مداخله قوا در اختیارات یکدیگر، ضمن استناد به قوانین عادی، به قانون اساسی نیز استناد کرده است.

در مقابل، امور موضوعی در برابر حکم و یا قواعد حقوقی قرار داده شده اند. امور موضوعی این گونه تعریف شده اند: «واقعیت های مادی، اقتصادی، اجتماعی و یا شخص، صرف نظر از توصیف و پیامدهای حقوقی»^{۶۶}. عده ای دیگر امور موضوعی را مستقل از هر رابطه علی یا هر علتی به صورت انتزاعی تعریف کرده اند^{۶۷}.

طبق تعریف اخیر در واقع ادله اثبات دعوی شامل بینه، اقرار، قسامه، عرف و..... امور انتزاعی هستند. یعنی مقام قضایی فارغ از آثار حقوقی با روش تجربی، داده های اطلاعاتی را مورد بررسی قرار می دهد. به همین دلیل بعضی نویسندگان اذعان داشته اند، که امور موضوعی گزاره های (است دار) و امور حکمی گزاره های (باید دار) هستند^{۶۸}. وجود قضایی چون: اقرار شخص بر زبان خود نافذ است - بنای عقلا ملاک حجیت عرف است - اقامه بینه بر عهده مدعی است - همگی حاکی از این هستند، که مستدل در زمره امور موضوعی قرار دارند که به اخبار وقایع دلالت دارند. و از این رهگذر که ضمانت اجراها در امور حکمی مطرح می شوند، باید در خلال استناد قانونی ظاهر می شوند.

بر این اساس باید گفت، هر دعوی مطرح در یک مرجع قضایی دارای دو جنبه موضوعی و حکمی است و هر دو جنبه باید در رأی قاضی مورد توجه قرار گیرد^{۶۹}. در جنبه حکمی، اختلاف، در بودن و نبودن، قانون و یا مفاد و مدلول قانون و تفسیر آن است. و در جنبه موضوعی، اختلاف در صحت و سقم بعضی روابط و الزامات، وقوع یا عدم وقوع افعال و اعمال است^{۷۰}. در ضمن، دلایل اثبات امور موضوعی را دلایل اثبات دعوی و دلایل اثبات امور حکمی را دلایل اثبات حکم و مجموع این دو را دلایل اثبات حق می نامند^{۷۱}. بر این اساس در یک رأی قضایی مستدل و مستند، استناد عبارت است از یافتن حکم قانون و استدلال، عبارت از تحلیلی است که قاضی در خصوص علت اعمال حکم قانون بر موضوع معین بیان می کند^{۷۲}.

دکتر لنگرودی مساله را این گونه تحلیل می کند: استناد به مواد قانون و مقررات، تحصیل دلیل محسوب نمی شود^{۷۳}. زیرا موضوع دلیل، امور موضوعی است نه امور حکمی^{۷۴}. در نتیجه امور حکمی یعنی کشف آن قانونی که بر آن موضوع حاکم است، بر عهده قاضی می باشد. و طرفین دعوی مسئولیتی در پیدا کردن استناد به

^{۶۶} محسن، محسنی، «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، مجله کانون و کلا دادگستری، ۲۱، (۱۳۸۴)، ۷۵.

^{۶۷} خیر ا...، هرمزی، «فرجام خواهی از آرای مدنی و نقش نظارتی دیوان عالی در اجرای صحیح قانون»، (رساله دکتری حقوق خصوصی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، با راهنمایی استاد کاتوزیان، ۱۳۸۳)، ۲۵.

^{۶۸} حسن، جعفری تبار، مبانی فلسفی تفسیر حقوقی، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۳)، ۴۱.

^{۶۹} دیانی، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، پیشین، ۱۲.

^{۷۰} سید جلال الدین، مدنی، ادله اثبات دعوا، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۰)، ۱۸.

^{۷۱} دیانی، ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری، پیشین، ۱۶.

^{۷۲} احمد، کتابی رودی و و محمدرضا ویژه، حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران موسسات عمومی غیر دولتی، (دبدهای حقوق قضایی، شماره ۶۵، ۱۳۹۳)، ۲۰۰.

^{۷۳} محمد جعفر، جعفری لنگرودی، دانشنامه حقوق، (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵)، ۱۶۷/۲.

^{۷۴} gabrial, marty, la distinction du fait et du droit, I e semaine juridique, 1974.

قانون ندارند. اما در امور موضوعی، مدعی باید نسبت به وقایعی که نسبت به آن‌ها خود را محق جلوه می‌دهد، اثبات دلیل نماید.

۵- ضمانت اجرا عدم استناد و استدلال آرای قضایی

با عنایت به اصل ۱۶۶ قانون اساسی که بیان داشت احکام دادگاه‌ها باید مستند و مستدل به قوانین و اصول باشند، نظارت بر عملکرد قضات از ضروریات مساله محسوب می‌گردد. مطابق با ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی: «قضات دادگاه‌ها موظف‌اند موافق قوانین به دعاوی رسیدگی کرده، حکم مقتضی صادر و یا فصل خصومت نمایند. در صورتی که قوانین موضوعه کامل یا صریح نبوده یا متعارض باشند یا اصلا قانونی در قضیه مطروحه وجود نداشته باشد، با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با قانون نباشند، حکم قضیه را صادر نمایند و نمی‌توانند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین از رسیدگی به دعاوی امتناع ورزند و الا مستنکف حق شناخته شده و به مجازات محکوم خواهند شد»، و همچنین ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب: «قضات دادگاه‌ها مکلف‌اند به دعاوی و شکایات و اصل یکصد و شصت و هفتم قانون اساسی رسیدگی کنند و حکم قضیه مطروحه را صادر نمایند»، و نیز ماده ۹ قانون فوق الذکر: «قرارها و احکام دادگاه‌ها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع یا اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشاء رای بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود»، اگر دادگاه‌ها به رای که مستند و مستدل نبوده مبادرت ورزند، رای نقض می‌گردد. با این توضیح که دادگاه تجدید نظر به نقض رای حکم کرده و حسب شرایط موجود به اصلاح، صدور رای جدید و یا ارسال پرونده برای رسیدگی مجدد اقدام می‌ورزد.

بنابراین دادگاه تجدید نظر طبق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری بر قضات نظارت داشته و در صورتی که رای دادگاه بدوی که خالی از استناد و استدلال بوده، با رای دادگاه تجدید نظر مطابق باشد، این دادگاه موظف است رای را به صورت مستند و مستدل اصلاح نماید. به علاوه بر اساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی، یکی از وظایف دیوان عالی کشور نظارت بر احکام صادره از دادگاه‌ها از حیث انطباق یا عدم انطباق با قوانین است که در صورت عدم رعایت حکم قانونی به نقض یا ابرام حکم مبادرت می‌ورزند. لذا این دیوان وظیفه ذاتی نسبت به نظارت دادگاه‌ها دارد و در صورتی که حکمی بدون مستند و مستدل صادر گردد، می‌تواند توسط ایشان مورد نقض قرار گیرد.^{۷۵} مضافا مطابق با ماده ۳۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی، چنانچه عضو شعبه با مراجعه به پرونده در خصوص گزارش، تخلف از مواد قانونی، اعمال غرض یا بی‌اطلاعی از مبانی قضایی را مشاهده نمود، می‌تواند آن را به طور مشروح در گزارش خود تذکر داده و به دستور رئیس شعبه به دادگاه عالی انتظامی قضات ارسال می‌شود. در واقع یکی از مصادیق بی‌اطلاعی که در ماده مذکور به آن اشاره شده می‌تواند رای صادره غیر مستند و غیر مستدل باشد. نظارت انتظامی نیز در این راستا قابل توجه است، به طوری که ماده ۱۵ قانون

^{۷۵} . عبدالمجید، سودمندی، «تحلیل مصادیق مستدل و مستند نبودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری و پیامدهای حقوقی آن»، مجله حقوقی

نظارت بر رفتار قضات در موردی که رای قاضی غیر مستند و غیر مستدل باشد، آن‌ها را به یکی از مجازات‌های انتظامی درجه چهار تا هفت محکوم می‌کند. بند ۵ ماده ۱۴ قانون مذکور نیز، مجازات درجه یک تا چهار را شامل تخلفاتی می‌داند که نظارت مراجع عالی قضایی نسبت به مراجع تالی و دادستان نسبت به دادیار از حیث تذکرات و اعلام تخلفات، واصل نشده است. در نتیجه اگر دادگاه بدوی رای خود را خالی از استناد و استدلال صادر نماید و دادگاه تجدید نظر نیز نسبت به این تخلف بی تفاوت باشد، هر دو مرجع مستحق مجازات انتظامی خواهند بود.^{۷۶}

شایان ذکر است، بند ۴ ماده ۲۱۱ قانون پنجم توسعه بیان می‌دارد: «به منظور گسترش فرهنگ حقوقی و قضایی و اصلاح رفتار حقوقی و قضایی مردم، نهادینه سازی فرهنگ قانون مداری و نیز در راستای پیشگیری از وقوع جرایم و کاهش دعاوی حقوقی برنامه‌ترتیبی اتخاذ نماید که ضمن حفظ حریم خصوصی اشخاص، آرای صادره از سوی محاکم به صورت آنلاین در معرض تحلیل و نقد صاحب نظران و متخصصان قرار گیرد». با استعانت از این مقرر می‌توان اذعان نمود که وکلا، کارشناسان دادگستری، خبرگان، ارباب رجوع، نمایندگان حقوقی و متخصصان نیز، می‌توانند بر عملکرد دادگاه‌ها و رای قضات نظارت داشته باشند. در حقیقت یکی از راه‌های موثر در خصوص کیفیت آرای قضات، علنی ساختن این مساله می‌باشد. به این صورت که با شفاف سازی آرا در دسترس همگان، تخلفات کاهش یافته و قضات در جهت صدور رای مستند و مستدل بیش از پیش دقت نمایند.

نتیجه گیری

به موجب قانون، احکام دادگاه‌ها باید مستند، مستدل و موجه باشند. اما در هیچ یک از متون حقوقی تعریف صریحی از این عبارات، ارائه نشده است. و از این حیث که الفاظ قانونی دال بر معانی مستقل هستند، بررسی مستند و مستدل ما را به هدف مقنن از وضع این دو واژه، نزدیک می‌سازد. اما ارائه راهکاری قانونی در خصوص رهایی از خلط میان این دو واژه، و شفاف سازی هر یک، برای دادرس ضروری به نظر می‌رسد. حل این خلا قانونی مقام قضایی را در جهت نیل به مقصود، مدد می‌رساند. از آن جا که هدف از دادرسی اقناع وجدان قاضی است، لذا استدلال اصحاب دعوا باید با قرائنی این مهم را برای مقام قضایی فراهم سازند. آنچه از این پژوهش به دست آمده نشان می‌دهد حیثیت مستند، از نوع علیت و حیثیت مستدل، از سنخ دلالت است. یعنی مستند در بطن خود دربردارنده علتی است، که باعث ایجاد احوالاتی می‌شود و قاضی با استعانت از آن‌ها به کشف واقعیت نزدیک می‌شود. اما مستدل در اندرون خود پیرامون دلالت دور می‌زند، دلیلی که اثبات کننده واقعه مورد دعواست. وجه افتراق دیگر، در حجیت ذاتی و جعلی پدیدار می‌شود. مستند از سنخ بدیهیات است که به تنهایی حجت‌اند و به ضمیمه امری دیگر به آن‌ها برای کشف مساله، احتیاجی نیست. در حالی که مستدل از مصادیق امور نظری تلقی می‌گردد، که محتاج تطبیق، توضیح و ضمیمه اموری جدید به امور سابق،

^{۷۶}. نیک نژاد، جواد، «موجه، مستند و مستدل بودن رای دادگاه و داوری»، پژوهش‌های حقوق خصوصی، ۹، ۳۵، (۱۴۰۰)، ۱۷۶.

می باشد. به علاوه مستندات موجودات عینی هستند که بدون نیاز به قضیه سازی، کاشف از واقع اند. اما مستدلّات موجودات ذهنی هستند که کشف حقیقت از بطن آن ها، نیازمند فرایند ذهنی و قضیه سازی است. بار رسالت تفاوت دیگری است، که در رابطه با مستند و مستدل به وضوح قابل مشاهده است. زیرا احراز مستند وظیفه مقام قضایی است در حالی که اثبات دلیل یکی از رسالت های مدعی به شمار می رود. وجه دیگر در موضوع مستند و مستدل آشکار می شود. به طوری که موضوع مستند، امور حکمی و موضوع مستدل، امور موضوعی اند. با عنایت به ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و مواد ۸ و ۹ قانون تشکیلات دادگاه های عمومی و انقلاب، آرای دادگاه ها باید مستند و مستدل باشد و در غیر این صورت مطابق با ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری، دادگاه تجدید نظر با نظارت کامل وارد عمل شده و همچنین طبق اصل ۱۶۱ قانون اساسی، دیوان عالی کشور می تواند به نقض یا ابرام حکم، رای دهد.

فهرست منابع

- ۱- ابن سینا، حسین بن عبدا... الاشارات و التنبیها. ج ۱. قم: نشر کتاب. ۱۳۷۷.
- ۳- بجنوردی، حسن. قواعد فقهیه، ج ۳. قم: نشر هادی. ۱۴۱۹.
- ۴- جعفری لنگرودی، محمدجعفر. مبسوط در ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش. ۱۳۸۱.
- ۵- ----- . ترمینولوژی حقوق. تهران: گنج دانش. ۱۳۷۰.
- ۶- ----- . دانشنامه حقوق. چ ۵. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۵.
- ۷- ----- . فن استدلال در منطق حقوق اسلام. تهران: گنج دانش. ۱۳۸۲.
- ۸- جرجانی، سید شریف. شرح المواقف. قم: شریف الرضی. ۱۳۷۰.
- ۹- جرّ، خلیل، مترجم سید حمید طبیبیان. ترجمه کتاب المعجم العربی الحدیث. ج ۲. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۵.
- ۱۰- جعفری تبار، حسن. مبانی فلسفی تفسیر حقوقی. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۸۳.
- ۱۱- خمینی، سید روح ا... انوار الهدایه. قم: موسسه نشر آثار امام خمینی. ۱۴۱۵.
- ۱۲- خلیلیان، خلیل. دعاوی حقوقی ایران و آمریکا مطرح در دیوان داوری لاهه. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۸۲.
- ۱۳- دینانی، عبدالرسول. ادله اثبات دعوا در امور مدنی و کیفری. تهران: تدریس. ۱۳۵۸.
- ۱۴- ----- . «ایقان وجدان قاضی مقایسه اجمالی نظام های حقوقی اسلام». نشریه دادرسی، ۵۱. (۱۳۸۴).

۱۵- دفتری، احمد متین. **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران: مجد. ۱۳۸۱.

۱۶- دهخدا، علی اکبر. **لغت نامه**. ج ۸. تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۳.

۱۷- زرکشی، محمدبن عبدا..... **البحر المحيط فی اصول الفقه**. قم: دارالکتب. ۱۴۱۴.

۱۸- سبزواری، ملا هادی. **شرح منظومه**. تهران: ایران. ۱۳۷۱.

۱۹- سبحانی، جعفر. **المحصل فی علم الاصول**. قم: موسسه تعلیماتی و تحقیقاتی امام صادق. ۱۳۸۱.

۲۰- سهروردی، شهاب الدین. **حکمت اشراق**. قم: بوستان کتاب. ۱۳۹۲.

۲۱- سودمندی، عبدالمجید. «**تحلیل مصادیق مستدل و مستند نبودن آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری و پیامد های**

حقوقی آن». **مجله حقوقی دادگستری**. ۸۳، ۱۰۸، ۱۳۹۸.

۲۲- شیرازی، صدرالمتهلین. **اسفار اربعه**. ج ۳. قم: مصطفوی. ۱۳۸۰.

۲۳- ----- **الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه**. بیروت: دارالاحیا التراث العربی. ۱۹۸۱.

۲۴- شهید ثانی، زین الدین بن علی. **مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام**. قم: بنیاد معارف اسلامی. ۱۴۱۳.

۲۵- شمس، عبدا..... **آیین دادرسی مدنی**. تهران: میزان. ۱۳۸۲.

۲۶- صدرزاده افشار، سیدمحسن. **ادله اثبات دعوا در حقوق ایران**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۹.

۲۷- صادق منش، جعفر. «مبنا، روش و جایگاه استدلال قضایی». **مجله حقوقی دادگستری**. ۷۹، ۱۳۹۱.

۲۸- سنقر بحرانی، محمد. **المعجم الاصولی**. بیروت: الموسسه التاريخ العربی. ۱۳۴۲.

۲۹- عسکری، ابوهلال. **الفروق اللغویه**. قم: جامعه مدرسین. ۱۴۱۲.

۳۰- علامه حلی، حسن بن یوسف. **الجواهر النضید**. قم: بیدار. ۱۳۷۱.

۳۱- عامری نیا، محمدباقر و جمادی، علی. «استناد به روح قانون در دادرسی». **مجله مطالعات حقوقی دانشگاه**

شیراز. ۹، ۱، ۱۳۹۶.

۳۲- عثمان، محمود حامد. **القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین**. چاپ اول. ریاض: دارالزاحم. ۱۴۲۳.

۳۳- عاملی (شهیداول)، محمد بن مکی. **الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه**. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه. ۱۴۱۲.

۳۴- عمروانی، رحمان. «تعارض ادله اثبات دعوا». رساله دکتری دانشگاه تهران. ۱۳۹۰.

۳۵- عارفعلی، مجید، عارفعلی. «مفهوم و مبانی نظری لزوم استدلال در آراء مدنی دادگاه ها». کنفرانس بین المللی

حقوق و علوم قضایی. ۱۲۹. ۱۳۹۹.

۳۶- فیومی، احمد بن محمد. مصباح المنیر. قم: دارالهجره. ۱۴۲۵.

۳۷- قراملکی، فرامرز. منطق ۱. تهران: پیام نور. ۱۳۸۴.

۳۸- کاتوزیان، ناصر. اثبات و دلیل اثبات. ج ۱. تهران: میزان. ۱۳۸۵.

۳۹- ----- مقدمه علم حقوق و مطالعه در حقوق خصوصی ایران. تهران: گنج دانش. ۱۳۶۶.

۴۰- ----- مقدمات علم حقوق. ج ۵۱. تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۸۵.

۴۱- کاتوزیان، ناصر. فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار. ۱۳۸۵.

۴۲- کاتوزیان، ناصر. اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی. تهران: میزان. ۱۳۸۳.

۴۳- کتابی رودی، «احمد و محمدرضا ویژه، حدود صلاحیت دیوان عدالت اداری در انتصاب مدیران موسسات عمومی غیر دولتی»، دیدگاه های حقوق قضایی، ۶۵، (۱۳۹۳).

۴۴- کریمی، عباس. آیین دادرسی مدنی، تهران: مجد. ۱۳۸۶.

۴۵- مکارم شیرازی، ناصر. القواعد الفقهیه. ج ۲. قم: مدرسه امیرالمومنین. ۱۴۱۱.

۴۶- مدنی، سید جلال الدین. ادله اثبات دعوا. تهران: گنج دانش. ۱۳۷۰.

۴۷- معلوف، لوئیس. المنجد فی اللغة. تهران: اسلام. ۱۳۸۲.

۴۸- مطهری، مرتضی. شرح مبسوط منظومه. تهران: صدرا. ۱۳۹۸.

۴۹- ----- مجموعه آثار. ج ۵. تهران: صدرا. ۱۳۷۶.

۵۰- محقق داماد، مصطفی. قواعد فقه. تهران: مرکز علوم دانشگاهی. ۱۴۰۶.

۵۱- مصباح یزدی، محمد تقی. آموزش فلسفه. ج ۱. تهران: امیرکبیر. ۱۳۹۶.

۵۲- محسنی، محسن. «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا». مجله کانون وکلا دادگستری. ۲۱. ۱۳۸۴.

۵۳- مصطفوی، حسن. **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**. ج ۳. بیروت-قاہرہ: دارالکتب العلمیہ. ۱۳۶۸.

۵۴- مظفر، محمدرضا. **اصول الفقہ**. ج ۲. چ ۵. قم: اسماعیلیان. ۱۳۷۵.

۵۵- متولی، کاظم. **افکار عمومی و شیوہ های اقناع**. تهران: بهجت. ۱۳۸۴.

۵۶- محمصانی، صبحی رجب. **فلسفہ قانونگذاری در اسلام**. تهران: آثار اندیشه. ۱۳۸۶.

۵۷- نوروزی چاکلی، عبدالرضا. **آشنایی با علم سنجی**. تهران. سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم دانشگاه ها. دانشگاه شاهد: مرکز چاپ و انتشارات. ۱۳۹۰.

۵۸- نیک نژاد، جواد. «موجہ، مستند و مستدل بودن رای دادگاہ و داوری»، **پژوہش های حقوق خصوصی**. ۹. ۳۵. ۱۴۰۰.

۵۹- هرمزی، خیرا..... «فرجام خواهی از آرای مدنی و نقش نظارتی دیوان عالی در اجرای صحیح قانون». (رسالہ دکتری حقوق خصوصی، دانشکدہ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، با راهنمایی استاد کاتوزیان. ۱۳۸۳).

۶۰- ہاشمی، سید جعفر. **بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین اساسی مشروطہ و جمهوری اسلامی ایران**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۸.

۶۱- یلفانی، علی اکبر. **شرح و تفسیر قوانین دادرسی مدنی**. تهران: امیر کبیر. ۱۳۸۰.

English sources

62- Black,henry. **law dictionary**. eighth edition.west publishing co. new york. 2004.

63- Levy, prof. **judicial review of fact questions**. administrative law review. vol,4.2005.

64- gabrial, marty, **la distinction du fait et du droit**, l e semain juridique, 1974.

65- zuckerman, a.s adrain, **law fact our justices**, boston university law review, 1986.